

# بحران سازي انتخابات و انتخاباتهاي بحران ساز

korosherfani@contact.com

کورش عرفاني

«تحصن اعتراضی»، «آماده سازی تحریم»، «اعتراض قانونی»، «کودتای پارلمانی» و .... واژه ها و اصطلاحاتی گوناگونی در روزهای اخیر بکار می رود تا آنچه را که در مجلس شورای اسلامی رژیم آغاز شده است و بتدریج به سایر نهادهای دولتی کشیده می شود بیان کند. سوالی که اینک مطرح می شود این است که کدامیک از این اصطلاحات به گونه ای بهتر واقعیت در حال اتفاق را در ایران توضیح می دهد و چگونه باید به ابعاد مختلف آن اشراف پیدا کنیم. نوشته حاضر تلاش می کند که اتفاق کنونی را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد و نقشهای احتمالی اوزبسیون را در شرایط کنونی توصیف نماید.

## سایه کلی حاکم بر وضعیت رژیم :

آنچه در حال حاضر در مجلس شورای اسلامی در تهران می گذرد نمودی است از مشکلاتی که با نزدیک شدن زمان انتخابات پیش بینی می شد. در مقابل جامعه ای که حاضر نیست دیگر کمترین بها و اعتباری برای نمایشهای انتخاباتی قائل شود بحران مشروعیت از درون نظام را دستخوش هراس کرده است. جناح راست که ستون اصلی نظام است با مشاهده فرا رسیدن ایام تغییر اجباری در صدد برآمده است که با حذف جناح «اصلاح طلب» صحنه سیاسی کشور را از آشفتگی کنونی نجات داده و با یکپارچه ساختن نهادهای حاکمیت قدرت را به گونه ای تام و کامل در اختیار بگیرد. از این روی از فرصت استفاده کرده و در صدد پاکسازی نظام از **عناصر فرعی** است تا اداره امور به دست **عناصر اصلی** بیافتد. سوالی که در این شرایط پیش می آید این است که آیا تحصن نمایندگان و مسئله انتخابات یک مشکل گذرا و حل شدنی است یا یک بحران ساختاری و دوام دار ؟

## نگاهی بر گذشته ی موضوع :

هنگامی که جریان دوم خرداد در سال 1376 آغاز شد، بسیاری به این باور روی آوردند که این امر حکایت گر توان رژیم اسلامی ایران در «تغییر پذیری» و «اصلاح درونی» است. بیش از 6 سال «اصلاح طلبان» در درون کشور و هواداران آنها در خارج از ایران به دفاع و ترویج این ایده پرداختند و از این طریق اعتباری کاذب و گذرا برای نظام نامشروع حاکم فراهم کردند. گذشت زمان اما نشان داد که در عمل، قدرت در دست مافیای راست رژیم است و هرگونه جریان سیاسی دیگر بیشتر **نقش ابزاری** دارد تا یک کارکرد مرتبط با واقعیتهای اجتماعی. بدین ترتیب جریان اصلاح طلبی، بخصوص از زمان کسب قدرت مجلس در سال 78 نقش «ضربه گیر» را برای کل نظام بازی کرد. این نقش اما به دلیل شوکهای متعدد درونی و بیرونی به تدریج زیر سوال رفته است و امروز راننده ی نظام می بیند که این ضربه گیر از جایش خارج گشته و برای ماشین رژیم دردسر می آفریند. به همین خاطر ترجیح می دهد که عطایش را به لقایش ببخشد.

بازیگران جناح دوم خرداد که از اعتماد بخشهایی از جامعه برای قربانی ساختن هر چه شیک تر و تمیزتر آنها سوء استفاده کرده بودند اینک می بینند که گردانندگان واقعی نظام کمربند حذف آنها بسته اند و از طرفی نیز جامعه کمترین توجهی به سرنوشتشان ندارد. از این جامعه

رانده از حیطة قدرت مانده، آینده ي این جناح بسیار تیره و تاریک می نماید.<sup>1</sup> این در حالیست که در طول این شش سال «اصلاحات نمایی» بسیاری از آنها طعم قدرت و شیرینی ثروت را چشیده اند و به تدریج خود را، اگر نه به عنوان یک طبقه، که به عنوان یک قشر اجتماعی تشکیل و سازماندهی کرده اند. در این شرایط بدیهی است که از دست دادن کرسیهای مجلس و نیز پست های کوچک و بزرگ در سطوح مختلف وزارتخانه ها زنگ پایانی است برای این ماه عسل خوشی که در این چهار - یا در کل شش سال- برای خود براه انداخته بودند. در مدت حکومت خاتمی و مجلس ششم در جامعه فقر به اوج خود رسید، صدها هزار زن و دختر جوان و ادار به تن فروشی برای ادامه بقای خود شدند، بیش از دو تا سه میلیون ایرانی دیگر به صف طویل معتادان مواد مخدر رسیدند و جمعیت در حال زندگی در زیر خط مطلق فقر، به دو برابر رسید. در این مدت خاتمی در نیویورک و پاریس و ژنو فریادهای گفتگوی تمدنهای سر می کشید تا غربیها صدای شکنجه باطنی ها را در زندان نشنوند و برادرش در مجلس برای مسحور کردن جوانان تشنه آزادی، به شغل شریف «جادوگری سیاسی» اشتغال داشت. اینک امپراطوری رفرمیست ها به آخر خط خود رسیده است. مردم در وجودشان تنفري را از تمامیت رژیم ذخیره کرده اند که از آن باید به عنوان **بمب اتمی اجتماعی** ایران نام برد. بمبی که اگر منفجر شود سران و اعوان و انصار رژیم را با دودمانشان خاکستر خواهد کرد. برای جلوگیری از این انفجار خشم اجتماعی، دستگاه مسخ و ارباب با حداکثر امکان کار می کرد و می کند. اما این دستگاه اینک دیگر سوخت لازم را ندارد. چندین برابر ذخایر ارزی ایران، که این همه نیز به رخ رسانه ها کشیده می شود، به عنوان وام ها و تعهدات مالی ایران از قبل هدر رفته است. در داخل کشور، صدها کارخانه بزرگ و هزاران کارخانه متوسط و کارگاه در آستانه ی تعطیلی هستند. به زودی ایران بالاترین آمار بیکاری را در جهان به تناسب جمعیت فعال خود خواهد داشت. پروژه های اتمی رژیم که قرار بود امنیت بین المللی برای آخوندها به همراه آورد نقش بر آب شده است. آمریکا از چهار گوشه ایران را به محاصره نظامی در آورده است و از این پس با استقرار پایگاههای استراق سمع خود در عراق، افغانستان، آذربایجان و خلیج فارس کمترین اطلاعات مبادله شده ی نیروهای نظامی ایران را تحت شنود دارد. رژیم ایران با چنین بیلانی ورشکسته اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به شیر بی یال و دم و اشکمی می ماند که حتی تحمل قیافه ی خود را نیز ندارد و می خواهد برای این مجموعه متلاشی بی هویت که « نظام مقدس جمهوری اسلامی» می نامند یک حداقل چهارچوب وجودی دست و پا کنند. اما آیا برای این کار دیر نیست ؟

## افتادن پرده ها

اگر تاکنون کمترین شکي درباره ی صحت فرضیه ی «**عدم وجود دولت به معنای کلاسیک در ایران**» وجود داشت، فاجعه ی زلزله بم همه شکها را از جای کند و دیدیم که چگونه دنیا، پس از بیست و پنج سال، ایران واقعی را در واری دیوارهای بلند سانسور و تبلیغات دروغین رژیم مورد مشاهده قرار داد. کشوری ویران با مردمی تحت ستم که زیر ظلم آشکار مشتبی جنایتکار و دزد در مرگ تدریجی خود دست و پا می زند. تمام دنیا چهره ی ایران را آنگونه که بیش از دو دهه است مردمش از نزدیک زندگی می کنند دید : یک پادگان ویران، زندانی به بزرگی یک کشور تحت نظر آدمکشان، خرابه ای با پوشش تبلیغاتی «جام جم» دار. در جریان غم بم مشخص شد که نه زندگان این مردم و نه مردگانشان شانس رفتاری عادی نسبت به خود را ندارند و مشتبی آخوند در جستوی زن صیغه ای، پاسدار قاچاقچی دختران جوان و ریشوهایی بی لیاقت و دروغ پرداز، یک ربع قرن است که خون یکی از شریف ترین و مظلوم ترین ملت های جهان را در شیشه کرده است. ملتی که اکثریت جوانان مبارزش را به خاطر عقب افتادگی سازمانهای سیاسی و خودخواهیهای رهبران سیاسی آن از دست داد و سپس، در زیر فشار سرکوب و تبلیغات مذهبی و ترس، حاضر به تحمل بیست و پنج ساله ی جنایتکارترین حکومت تاریخ معاصر گردید.

<sup>1</sup> [http://www.radiofarda.com/transcripts/iran/2004/01/20040113\\_1830\\_1209\\_1332\\_FA.asp](http://www.radiofarda.com/transcripts/iran/2004/01/20040113_1830_1209_1332_FA.asp)

با افشای این واقعیتها برای بسیاری در داخل و خارج از کشور این امر مسجل شد که این **کشور بی صاحب** است. یک ویرانسرای بزرگ که قانون در آن حرف آخر را می زند. برای هر مشاهده گری این نکته در جریان کمک رسانی به زلزله زدگان بم مشخص شد که رژیم ایران نه یک حکومت دیکتاتور، مانند کشورهای دیکتاتوری دیگر، بلکه یک حاکمیت ضد مردمی با ساختاری مافیایی است که در هر گوشه و هر زمینه ای از آن یکی از باند هایش در حال غارت و چپاول و تجاوز است. مافیای سپاه، مافیای نیروی انتظامی، مافیای بسیج، مافیای رهبری، مافیای اصلاح طلبان، مافیای بازار، مافیای آقا زاده ها، مافیای نهادهای، مافیای شهرهای مذهبی، مافیای نمایندگان مجلس، مافیای حوزه های علمیه، ...

برای اینها کشور همان «دزد بازار» معروف است و حکومتگری «دزد سالاری»، اما در این میان ایشان فراموش کرده اند که برای **هر غارت و چپاولی پایانی هست** و هر منبع ثروت زایی که مورد توجه و تعمیر و تکمیل قرار نگیرد سر انجام از کار خواهد افتاد. آخوندها که ثروت کشور را بی پایان می گماشتند حتی به خود زحمت نمی دادند درصد کوچکی از پولی را که از بابت فروش نفت بدست می آورند به تعمیر و بازسازی چاهها و شبکه های انتقال نفت اختصاص دهند، به همین خاطر، پیش بینی می شود که ایران در آینده ای نه چندان دور حتی قادر به تولید نفت، به میزانی که از جانب اوپک به او اختصاص داده شده، نخواهد بود. با محدود شدن منابع به طور طبیعی سهم کمتری به غارتگران می رسد و به همین خاطر **ضرورت حذف سهم بران ضعیف** پیش می آید. آنچه در حال اتفاق افتادن است کنار گذاشتن بخش از مافیای حکومتی است تا بخش دیگر بتواند از ایران غارت شده سهم بیشتری ببرد. بدین گونه همه چیز برای بروز بحران فعلی آماده شد.

### فرا رسیدن زمان بروز بحران

با نزدیک شدن زمان انتخابات مشهود بود که بحران مشروعیت رژیم تشدید خواهد شد. اثبات علنی عدم مشروعیت حاکمیت از طریق تحریم انتخابات سناریویی است که احتمال بروز آن بیش از پیش تقویت می شد. بروز زلزله در بم و اثبات بی لیاقتی و بی مسئولیتی مسئولان امر در کمک رسانی به زلزله زدگان و نجات جان قربانیان مهر دیگری بود بر سند بی اعتباری رژیم و نفرت عمومی به حد اعلائی خود رسید. درچنین جوی، فشارهای خارجی ابزار حیات استراتژیک جمهوری اسلامی را که دستیابی به سلاحهای اتمی بود نیز زیر سوال برد. از سوی دیگر محکومیت دوباره رژیم به نقض آشکار حقوق بشر و نیز حضور فعال نظامی آمریکا در مرزهای غربی و شرقی ایران عرصه را بر حکومت ایران بسیار تنگ کردند. مجموعه ی این عوامل سبب شد که گردانندگان واقعی نظام، یعنی **باند ولایت فقیه، بزرگ سرمایه داران راست و فراماسونهای در راس قدرت** براین شدند که یک **استراتژی کاهش تنش ها** را دنبال کنند.

هر مشاهده گری امروز خوب می داند که ورشکستگی مالی دولت ویژگی اصلی اقتصاد مافیایی ایران است و به همین خاطر بحرانهای اقتصادی و اجتماعی عظیمی در آینده در انتظار کشور است. ناامیدی میلیونها بیکاری که دولت محمد خاتمی تلاش دارد با گسترش اعتیاد، فحشاء و فراری دادن از کشور کنترل کند آینده ی تلخی را برای رژیم بوجود خواهند آورد. شرایط بسیار سخت اجتماعی و اقتصادی در ماهها و سالهای آینده پشت همه تحلیل گران اقتصادی را می لرزاند و همگی صحبت از انفجار اجتماعی قریب الوقوع می کنند.

در این شرایط بدیهی است که کاهش اختلافات و تنش ها در درون دولت از ضروریات آماده سازی برخورد با این بحرانهای اجتماعی در راه می باشد. یکی از ابزارهای کاهش تنش ساختاری در درون نظام حذف یکی از جناحهای حاکمیت است؛ جناحی که حضورش از این پس برای بقای نظام موردیتی ندارد و برعکس، حذف آن به حفظ ثبات و بقای رژیم یاری خواهد رساند.

چنانچه در بالا آمد نباید فراموش کرد که با گسترش فقر عمومی در جامعه و کاهش شدید منابع و ثروتها امکان تقسیم آنها میان همه باندهای موجود در قدرت وجود ندارد. ساختار حاکمیت در ایران ساختار مافیایی است و منطق مافیا منطق زور و قدرت است. هر باندي که

از قدرت و درندگی بیشتری برخوردار باشد سایر باندها را یکی بعد از دیگری از صحنه بیرون خواهد زد.

## ماهیت و نوع بحران

با چنین بستری بنظر می رسد که بحران کنونی رژیم قبل از هر چیز یک **بحران ساختاری** می باشد. بدین معنی که این کنش و واکنش نهادها و زیر ساختارهای موجود در حاکمیت است که در حال حاضر بستر لازم را برای یک **حذف ساختاری** فراهم آورده است. بدین معنی که کارکرد کنونی مجموعه ی نظام برای بقای خود نیازمند است که یکی از دو جناح از صحنه حذف شود. در این میان جناحی حذف خواهد شد که نقش فرعی تر و غیر حیاتی تر در بقای کل سیستم داراست، بطور مشخص یعنی جناح اصلاح طلب. این جناح فرصت لازم را داشت که با پیوند خوردن با نیروهای اجتماعی درون جامعه جبهه ی خود را برای زمان تصفیه حساب که اینک فرا رسیده است تقویت و مستحکم سازد. اما به جای این کار به رفع و رجوع ظاهری مسائل پرداخت. منافع فردی و یا مافیایی خود را مورد ارجحیت قرار داد، باور کرد که با چند سخنرانی و نمایشهای بازی دموکراسی می تواند از حمایت و مشروعیت مردم برخوردار شود. همه این اشتباهات و حتی خیانتهایی که جناح اصلاح طلب، بخصوص در ارتباط با جنبش دانشجویی مرتکب شد، به دلیل بافت درونی آن بود که نه از دل نیروها اجتماعی و مردمی، بلکه از درون دستگاههای ریز و درشت نظام در آمده بودند. به همین خاطر نیز فاقد اصالت اجتماعی لازم برای پیوند خوردن با مردم بودند.

امروز اما مردم پای خود را بیرون کشیده و در نوعی انفعال به سر می برند که مطلوب جناح راست و کابوس جناح اصلاح طلبان می باشد. در این شرایط، سناریوهای قابل تصور برای موقعیت کنونی چیست ؟

- 1- بحران کنونی با دخالت خامنه ای و تعدیل لیست کسانی که صلاحیتشان رد شده است، پایان می یابد و نظام تعادل کاذب خود را برای مدتی تمدید می کند،
- 2- بحران کنونی تشدید می شود، خامنه ای در جهت تعدیل عمل نمی کند و فروپاشی درونی نظام سرعت می یابد،
- 3- حذف اصلاح طلبان از صحنه از طریق نیروهای امنیت و نظامی تسریع می شود،
- 4- کنترل اوضاع با حضور نیروهای مردمی از دست نظام خارج خواهد شد.

در **حالت اول** آرامشی که برقرار خواهد شد موقتی است. زیرا دلایلی که این دو جناح را در مقابل هم و هر دو را در مقابل ملت قرار داده است بر سر جای خود باقی است. با رفتن یا نرفتن چند نماینده ی اصلاح طلب به مجلس، شکل بندی **بحران ساز** ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی تغییری نخواهد کرد. این کلیت رژیم است که امروز اسیر مکانیزم های تضاد ساز خود شده است. **خصیلت تضاد آفرینی نظام** بدون حذف یکی از جناحهای آن ناممکن است و در صورتی که این حذف جناحی صورت نگیرد، ضرورت حذف کل نظام مطرح خواهد شد.

در **حالت دوم** استعفای دولت، استانداران، مسئولان و اعتصابهای سراسری در درون دستگاه دولت، کشور را فلج خواهد ساخت. در آن حالت جناح راست (ولایت فقیه، شورای نگهبان و ..) چاره ای ندارند جز عقب نشینی. اما در این صورت، عقب نشینی با تهاجم نمایندگان اصلاح طلب و مستقل مواجه خواهد شد و کل بقای جناح راست زیر سؤال خواهد رفت. به همین خاطر باز هم تضادها عمده شده و ضرورت حذف یکی از جناحها مطرح خواهد شد.

در **حالت سوم** که نتیجه ی تشدید حالت دوم است به احتمال زیاد بار دیگر نیروهای حزب الله، بسیج و سپاه به میدان آورده خواهند شد تا مشکل، نه از طریق سیاسی، که از طریق فیزیکی حل و فصل شود. این کودتا عملکرد دولت را فلج کرده و جامعه را در بحرانی عمیق و همه جانبه فرو خواهد برد. بحرانی که خروج از آن، جز با تغییر بنیادی نظام میسر نخواهد بود. هر گونه تلاش شبه کودتایی در ایران فعلی گامی است برای انحطاط همه جانبه ی نظام. اما از جانب دیگر این سؤال مطرح است که انتخاب دیگر چیست ؟

**حالت چهارم** نتیجه طبیعی هر يك از این سه سناریو نخست است. با این تفاوت که سناریو نخست بروز حالت چهارم را به **تاخیر** می اندازد، بدون آنکه شانس بروز آن را از بین ببرد. سناریو دوم احتمال حالت چهارم را تقویت می کند. سرانجام سناریو سوم (کودتا) بروز حالت چهارم را بلافصل خواهد ساخت.

نتیجه ای که از بررسی مختصر چهار حالت فوق حاصل می شود این است که **ایران در آینده ای نه چندان دور با شرایطی مواجه خواهد شد که دخالت نیروهای مردم در صحنه نه يك انتخاب که يك ضرورت حتمی خواهد بود.** همین ضرورت است که سبب شده نگرانی حامیان خارجی رژیم برانگیخته شود و اتحادیه ی اروپا خاور سولانا نماینده ی خویش را به دیدار سران حکومت تحت استعمار خود فرستاد تا از نزدیک راهکارهای لازم برای حفظ آرامش و عقبه بر بحران را پیدا کنند. مشاوران فراوان هئیت همراه وی و نیز سفر حسن روحانی به فرانسه برای مشاوره و کسب دستورات در این زمینه قابل بررسی است.

### **نگرانیهای همه جانبه نسبت به آینده ی رژیم**

نگرانی عمده ی اتحادیه اروپا، بر حول محور سرمایه گذاریهای کلان شرکتهای اروپایی در ایران و جستجوی امنیت برای بازدهی این سرمایه می باشد. ضمن آنکه پیش بینی شده است که با به نتیجه رسیدن مذاکرات میان اتحادیه اروپا و رژیم ایران، بیش از 7 میلیارد دلار قراردادهای اقتصادی با جمهوری اسلامی بسته خواهد شد. اتحادیه اروپا مایل نیست که در این شرایط، بحرانهای سیاسی بخواهند آینده سرمایه گذاریهای چند میلیارد یوروی و سورهایی چند ده میلیارد یورویی شرکتهای اروپایی را به خطر بیاندازند.

از جانب دیگر برای اتحادیه اروپا حفظ ایران، به عنوان مانع بر سر راه محور مطلوب آمریکا یعنی محور بغداد-تهران -کابل، ارزش ژئو استراتژیک فراوانی دارد و بنابراین هر گونه تحول سیاسی پیش بینی نشده و کنترل نشده می تواند موجبات نگرانی اتحادیه را فراهم آورد.

این در حالیست که هم اتحادیه اروپا و هم ایالات متحده از بروز يك جنبش مردمی بر اثر فرواشی درونی نظام به شدت نگرانند و به همین خاطر نیز هر دو مایلند که رژیم فعلی را با وصله زدن تعمیر کنند تا قدرت در ایران به دست **يك نیروی ترقی خواه مردمی** نیافتد.

به همین خاطر بسیاری از تئوریسین های ایرانی و خارجی که بقای رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی را خواهانند تلاش می کنند که نه تنها راه حلی برای خروج از بحران کنونی ارائه دهند، بلکه پیشنهاد می دهند که از این حرکت اعتراضی اصلاحی طلبان به عنوان محمل تازه ای برای به صحنه کشاندن مردم استفاده شود. بدین معنی که با صحنه سازی و جلب حمایت مردمی از این حرکت، رونقی به بازار مرده ی انتخابات آتی بدهند. انعکاس واکنش های مردم از داخل کشور در رسانه های فارسی زبان و اینترنت نشان می دهد که آحاد جامعه نسبت به چنین اقدام نیرنگ وار و عوام فریبانه آگاه هستند.

### **بسیج اپوزیسیون راست در برلین**

اما خصلت ساختاری بحران به خوبی نشان می دهد که زمان تغییر در ایران فرارسیده است و دیر یا زود همه طرفهای مرتبط با سرنوشت ایران باید انتخابهایی اساسی و مهم بنمایند : ملت ایران، اپوزیسیون خارج از کشور، رژیم با جناحهای خود، اروپا و آمریکا، ایرانیان خارج از کشور.

= از یکسو **مردم**، جوانان و نیروهای اجتماعی فعال در داخل کشور باید در این باره که آیا تنها یکی از جناحهای نظام را نمی خواهند یا تمامیت نظام را يك تصمیم تاریخی اتخاذ کنند. چنین تصمیمی تعیین کننده ی پایان بخشیدن همیشگی به عمر این نظام و جایگزین ساختن آن با حاکمیت نو و متفاوت است ؛ و یا اینکه شکلی از جمهوری اسلامی، به صورت تعمیر با تزیین شده اش، به حکومتگری ادامه دهد. نیروهای فعال دانشجویی و مبارز در داخل کشور باید در این باره بیاندیشند و انتخابی قاطع بکنند. انتخابی که بهای خود و دست آوردهای خود را خواهد داشت.

= **اپوزیسیون** خارج از کشور نیز به دو بخش عمومی و زیر مجموعه هایشان تقسیم می شوند: جریانی که خواهان حذف رژیم جمهوری اسلامی در تمامیت خود است، جریانی که خواهان حذف يك بخش از رژیم و حفظ بخش دیگر آن می باشد. این بخش دوم همان جریانی است که نمود آنرا در کنگره جمهوریخواهان در برلین دیدیم. نیروهایی که می توان از آنها به عنوان **راست اپوزیسیون** نام برد. اغلب شرکت کنندگان در این جلسه از افراد یا تشکل هایی بودند که از چندین سال پیش به عنوان نگاهبانان سیاسی فرامرزی رژیم سالهاست درباره خصلت تغییر پذیری و اصلاح پذیری رژیم تبلیغ می کنند. برخی از آنها حتی درباره اثبات اینکه رفسنجانی در دوره دوم ریاست جمهوری خود نمودی از «رفرمیسم» بوده است فعالیت کرده بودند. اکثریت آنها از کسانی هستند که پس از به درت رسیدن خاتمی باب روابط نزدیک با جلادان سابق اوین و بنیانگذاران وزارت اطلاعات را که در سالهای اخیر به شغل مهم پاسدار سیاسی نظام روی آورده بودند به مراد و تبادل نظر و حتی رفت و آمد پرداختند. ایشان امیدوار بودند که اصلاح طلبان در ایران به موفقیتی دست پیدا کنند تا این ورشکستگان سیاسی بتوانند از سرمایه های مالی و فرهنگی خود در داخل ایران بهره مند شوند. این هم زمان با شکست مفتضحانه جریان قلابی اصلاح طلبی است که این افراد اینک با پرچم جمهوریخواهی در واقع «**کنگره جمهوری اسلامی خواهی**» به راه انداختند.

به دلیل ماهیت طبقاتی تشکیل دهندگان، این کنگره خواسته های سیاسی خود را به تغییرات سیاسی فرمالیستی در ضمن حفظ چهارچوب های پایه ای نظام سیاسی کنون در ایران محدود کرده است. اعضای کنگره در يك قدم عقب تر از اراده ی جامعه حتی از تحریم انتخابات خودداری کردند و خواهان مبارزه مسالمت آمیز شدند.<sup>2</sup> وحشت آنان از به قدرت رسیدن نیروهایی است که در صدد تغییرات بنیادی با ماهیت ضد طبقاتی در ایران هستند. هدف این کنگره که **متشکل از نیروهای راست اپوزیسیون / پوزیسیون** بود این است که ارزش های سیاسی مطلوب قدرتهای غربی را به عنوان ایده ال سیاسی خویش معرفی کند و از این طریق به عنوان يك آلترناتیو زاپاس و چرخ ذخیره ماشین طبقاتی نظام مطرح باشند تا مبادا، اگر روزی دوستان اصلاح طلبشان در ایران موفق به حفظ موقعیت موجود نشدند و احتمال بروز جنبش های رادیکال مطرح شد آنها بتوانند به عنوان **آلترناتیو مطلوب غرب با شعارهای ضد رادیکال** خود به صحنه بیایند و نقش تاریخی خویش را در جهت حفظ ساختار نابرابر طبقاتی جامعه ایفاء کنند.

در طرف مقابل **جناح رادیکال اپوزیسیون** که خواهان براندازی نظام است دچار تفرقه و تشتت می باشد. فشارهای سنگین سیاسی، نظامی و امنیتی بر مجاهدین با این هدف مشخص صورت گرفت که کارایی این نیرو را برای این دوره بحرانی آغاز شده خنثی سازد. در شرایط کنونی می بینیم که نبود حداقل اتحادی میان نیروهای برانداز و عدم توان مجاهدین یا هر نیروی دیگری در ایفای **نقش کاتالیزور** بار دیگر، در آستانه ی تحولاتی مهم در ایران، نیروهای رادیکال، به دلیل ضعف های تاریخی و خودمخوری های ایدئولوژیک، سازمانی یا فردیشان، قادر به ایفای کمترین نقش سرنوشت سازی در شرایط کنونی نیستند. اگر چنین موقعیتی ادامه یابد، باز بدین معنا ست که تغییر سیاسی بعدی نیز در ایران، حرکتی در خدمت طبقات محروم و ستمکش جامعه نبوده و در بهترین حالت، برنده ی آن سرمایه داری مدرن ایران، که در حال حاضر عمدتاً در خارج از ایران مستقر است، خواهد بود. باردیگر طبقات برتر، قدرت سیاسی را با همیاری و حمایت ضمنی یا علنی اروپا و آمریکا قبضه خواهند کرد و چرخه ی نابرابریهایی که میلیونها ایرانی دهه هاست قربانی آن هستند، ادامه خواهد یافت. پس از **نظام استثمار اسلامی، نظام استثمار نئو لیبرالی** مبتنی بر اقتصاد جهانی شده فرا خواهد رسید.

= امروز تعداد ایرانیانی که می توانند در يك جبهه ی مشترک به دفاع از ایده ی تحول بنیادی با حذف تمامیت رژیم پردازند کم نیست، اما همتی نیست که بخواهد کار همسویی آنها را آغاز کند. مجاهدین درگیر حفظ بقای خود هستند، تشکل های چپ پراکنده و اسیر ایستایی محتوایی و تشکیلاتی می باشند و نیروهای منفرد نیز در روزمره گی زندگی غوطه ورنند.

<sup>2</sup> [http://web.peykeiran.com/net\\_iran/iranartbody.aspx?ID=3546](http://web.peykeiran.com/net_iran/iranartbody.aspx?ID=3546)

بدیهی است که در این شرایط، یافتن راهی که بتواند مجموعه ی نیروهای رادیکال را متحد سازد بسیار دشوار می نماید. اما چه خوب است که این نیروها «بداند» که به موازات انفعال آنها، نیروهای متعلق به طبقات برتر - در قالب کنگره جمهوریخواهان در برلن و یا مجموعه ای از تلویزیونهای سلطنت طلب - در حال سازماندهی خود برای به عهده گرفتن تداوم بخشی به حاکمیت طبقاتی موجود در ایران زیر یک پوشش جدید هستند. این ضعف اساسی اپوزیسیون رادیکال، **هشیاری نیروهای اجتماعی داخل کشور** را می طلبد که بدانند «نمایندگان» سیاسی آنها در خارج از کشور فاقد توانایی در دفاع از منافع طبقاتی آنان هستند و لذا خود از حالا به فکر سازماندهی مبارزه ای درون جامعه ای برای احقاق حقوق تاریخی پایمال شده ی شان باشند.

= سران رژیم باید با درک بن بست تاریخی خود فرا رسیدن زمان مرگ رژیم شان را پذیرا شوند و یا تسلیم اراده ی مردم شوند و یا برای عقوبتی سخت آماده شوند بدیهی است که کندن هر چه سریعتر از بدنه ی رژیم یکی از شرایطی است که مردم ایران مورد ارزشیابی قرار خواهند داد. جدا ساختن خط خود از خط حاکمیت نخستین گام در جهت اثبات هر نوع ادعای دموکراسی طلبی و آزادی خواهی می باشد. بدیهی است که نیروهایی که حتی در شرایط کنونی به رژیم ضد مردمی وفادار باقی می مانند جای خود را برای همیشه به عنوان دشمن ملت ایران مشخص ساخته اند و باید پذیرای عواقب آن نیز باشند.

= اتحادیه ی اروپا برای ایران حفظ نظام و تعمیر رژیم را می خواهد تا بتواند بدون دردسر از مواهب اقتصادی کشورمان به نفع خود بهره برد. به همین دلیل نیز طبیعی است که سیاست این اتحادیه نخست روی موفقیت اصلاح طلبان و در صورت عدم امکان آن بر جایگزینی رژیم کنونی با یک نیروی شبه دموکراتیک طرفدار اقتصاد بازار آزاد است که بتواند امنیت درازمدت سرمایه گذارهای شرکتهای اروپایی در ایران را تضمین نماید.

= خواست ایالات متحده نیز از حیث ماهوی همین است، جز آنکه آمریکا خواهان آلترناتیوی است که برخی **مصالح استراتژیک** او را در منطقه نیز رعایت کند. از جمله به قدرت رساندن نیروی که علاوه بر تلاش برای ادغام اقتصاد ایران در اقتصاد جهانی، از حیث منطقه ای نیز به متحد اسرائیل در خاورمیانه و در چهارچوب جبهه ای بر علیه اعراب نقش ایفاء کند.

= سرانجام در باره ایرانیان خارج از کشور نیز باید گفت که اکثریت آنان با هدف تامین منافع فردی و خانوادگی خود به دنبال هیچ گونه تاثیر گذاری در مسیر وقایع به نفع منافع مردم ایران نیستند. هر گونه بی اعتنایی به آینده ی سیاسی ایران از دید وجدان جمعی و حافظه تاریخی ایرانیان نادیده انگاشته نخواهد شد.

## نتیجه گیری :

بروز تشنج سیاسی کنونی در دستگاه حاکمیت از نوع بحرانهای ساختاری می باشد که منابع مادی و غیر مادی نظام راه حلی برای آن ندارند. هر گونه تلاشی برای به تاخیر انداختن و یا حل و فصل خشونت آمیز این بحران از جانب نظام به سهم خود سبب بروز تشنج های غیر قابل کنترل جدید می شود. انتخابات هفتم مجلس شورای اسلامی تبدیل به یک منبع تشنج آفرینی و بحران سازی شده است. از سوی دیگر هم هر انتخابی که در این باره صورت گیرد منجر به خلق بحرانهای جدید تری می شود. موقعیت عمومی رژیم طوری شده است که از این پس کنش ها و واکنش های گوناگون دستگاههای تحت کنترل هر یک از دو جناح، به گونه ای غیر قابل پرهیز، زاینده ی تناقض های فراوان خواهد بود. این تناقض ها سبب می شود که هر روز، تضادهای جدیدی در سطوح مختلف ساختارهای حاکمیت بروز کند که اداره ی آن هیچ شانسی برای دستگاه دولت نمی گذارد تا وقت و امکانات را برای اداره ی امور جاری جامعه صرف کند. این حالت، سبب فلج شدن نهادهای دولتی می شود و تا زمانی که منابع تضادهای ساختاری فعال عمل می کنند، وضعیت عمومی به همین صورت باقی مانده و سرانجام نیز منجر به شکل گیری بن بست کامل در جامعه می شود. در این شرایط است که بروز انفجارهای اجتماعی و یا حرکتهایی مانند کودتا و یا شورش ممکن می شود. همه ی شواهد حکایت از آن دارد که وضعیت در ایران به این سمت می رود.

این فرایند به سان يك گلوله برف سبب پیدایش يك بهمن سياسي خواهد شد که بر سر نظام فرو خواهد ریخت. آنچه قبلا بدان اشاره کرده بودیم در حال روي دادن است: «**تشدید فرایند فروپاشي و بدنبال آن، تسهیل سرنگوني نظام**»<sup>3</sup>.

با حتمي شدن و تسريع این روند تلاشهاي فراواني از جانب حامیان رژیم و محافظان نظام آغاز شده است تا بتوانند در آستانه ي تغييرات اجباري در ایران مانع از بروز جنبش هاي اجتماعي با گرایشهاي مردمی و رادیکال شوند. برگزاری کنگره يجمهوريخواهان در برلين از جانب جريانهاي اپوزيسيون راست نمودي است از این تلاشها که مي خواهند آلترناتیوهاي با شکل متفاوت و با ماهیت مشابه برای جمهوري اسلامي آماده سازند. آلترناتیوهاي که بتواند زیر نظر مهربانانه آمریکا و اتحادیه اروپا از ضعف و زیر ضربه بودن نیروهاي رادیکال بهره ببرند و هرگون شانس بروز يك دگرگون سازي بنيادين در روابط نابرابر و ضد انساني طبقات اجتماعي در ایران را از قبل خنثي سازند.

در چنین شرایطی این وظیفه ي نیروهاي رادیکال و مدافع مردم محروم ایران است که در داخل و خارج از کشور به عنوان تشکیلات یا به صفت فردي سدهاي انفعال و جدا افتادگي را بردارند و با نزدیک شدن به یکدیگر شانس تشکیل يك آلترناتیو رادیکال و مردم پسند را فراهم آورند. آلترناتیوي که هدف خود را بطور آشکار بیان می کند: زیر و رو ساختن ساختارهاي طبقاتي يك قرن گذشتهي جامعه ایران و باز گرداندن ثروتهای اقتصادي جامعه به صاحبان واقعي آنها یعنی مردم ایران. چنین آلترناتیوي بی شک از حمایت اتحادیه اروا و ایالات متحده برخوردار نخواهد شد اما در عوض پشتیبانی میلیونی مردمی را با خود خواهد داشت که قدرتشان در وراي هر قدرت دیگری در سطح داخلي و در سطح جهانی است.

وقت و زمان برای کم رويي، تعلل، خجالتی عمل کردن و انتظار بیهوده نیست، زمان کنش گري نیروهاي رادیکال امروز است و نه فردا.

فرواشي رژیم حتمي است، زمینه را برای سرنگوني رادیکال و همه جانبه ي آن از طریق نیروهاي اجتماعي فراهم آوریم. میلیونها ایرانی ستم کشیده و غارت شده در انتظار فرصتي هستند تا با حضور خود در صحنه ي جامعه شانس هر گونه بازتولید نظام هاي مبتنی بر استثمار اکثریت توسط اقلیت را از میان برند. استفاده ي از این پتانسیل نیازمند آن است که نیروهاي سياسي اپوزيسيون، نه براساس ذهنيات و زبان ناشناخته ي دنيای بسته ي خود، بلکه با اتکاء و رجوع مستقیم به کیفیت و کمیت درک مردم از واقعیات، به سراغ آنها روند و در قالبهاي ارتباطي واقع گرا و قابل فهم از نیروهاي اجتماعي تحت ستم و استثمار بخواهند به این مبارزه تاريخ ساز پیوندند.

\* \*

[www.korosherfani.com](http://www.korosherfani.com)

13/01/2004

<sup>3</sup> <http://www.korosherfani.com/neveshteha/entekhabat.pdf>